

جنگ زور، بن‌بست قدرت

درباره خطاهای راهبردی ترامپ و جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران

آقای ترامپ جهان را همچون سطحی صاف و بی‌جان می‌بیند؛ گویی همه‌چیز میخ است و او چکش، و کافی است ضربه بزند تا مسئله حل شود. این فقط یک خطای شخصی نیست، بلکه بیان فشرده‌ی همان منطق قدرتی است که دهه‌هاست آمریکا را به این توهم رسانده که می‌توان با جنگ، تهدید، تحریم و تخریب، واقعیت‌های تاریخی و ژئوپولیتیک را وادار به تسلیم کرد. اما جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، دست‌کم تا این لحظه، بیش از هر چیز شکست همین تصور را آشکار کرده است. امروز دیگر روشن شده که این جنگ نه یک عملیات برق‌آسا، بلکه یک بن‌بست فرسایشی است که هم ایران را زیر فشار برده و هم برای آمریکا و اسرائیل هزینه‌های امنیتی، اقتصادی و حیثیتی تولید کرده است.

یکی از روشن‌ترین نشانه‌های این خطای راهبردی، مسئله تنگه هرمز است. باید با دقت گفت: تنگه هرمز به‌معنای مطلق کلمه کاملاً بسته نشد، زیرا برخی کشتی‌ها - به‌ویژه کشتی‌های متعلق به کشورهای غیرمتخاصم یا آنهایی که از نظر ایران «دوست» تلقی می‌شدند - توانستند عبور کنند؛ اما این هرگز به معنای عادی بودن اوضاع نبود. واقعیت این است که رفت‌وآمد نفت‌کش‌ها و کشتی‌های آل‌ان‌جی به‌شدت مختل شد، برخی کشتی‌ها عقب نشستند، بخشی از مسیرها نیمه فلج شد، و بازار جهانی انرژی و اکنش سنگین نشان داد. مهم‌تر از همه این‌که این وضعیت، نتیجه حمله آمریکا و اسرائیل به ایران بود؛ یعنی خود جنگ، بحران هرمز را ساخت. پس اگر امروز هرمز به یک ابزار فشار ژئوپولیتیک بدل شده، ریشه آن نه در یک تصمیم جداگانه، بلکه در همان حمله‌ای است که قرار بود «نظم» ایجاد کند و در عمل بی‌نظمی آفرید.

اینجاست که خطای ترامپ عمیق‌تر می‌شود. او هنوز با زبان تهدید از «زدن زیرساخت‌های ایران» سخن می‌گوید و هم‌زمان خواهان باز شدن هرمز و پایان بحران است؛ گویی می‌توان هم آتش را شعله ورت‌ر کرد و هم از دود آن شکایت داشت. این دوگانگی، دیگر نشانه قدرت نیست، بلکه علامت گرفتار شدن در تناقضی است که خود جنگ بر طراحانش تحمیل کرده است. از یک سو واشنگتن و تل‌آویو می‌خواهند ایران را تحت فشار نهایی بگذارند، و از سوی دیگر با پیامدهای همان فشار - از بحران انرژی تا تهدید گسترش جنگ - روبه‌رو شده‌اند. این دقیقاً همان لحظه‌ای است که قدرت، به‌جای مدیریت بحران، خود به بخشی از بحران تبدیل می‌شود.

در این میان، اسرائیل شاید اهداف درازمدت‌تری از ادامه جنگ داشته باشد، اما برای آمریکا مسئله حساس‌تر است. اگر این جنگ بدون پیروزی روشن پایان یابد، افسانه قدرت قاهر آمریکا آسیب می‌بیند؛ و اگر ادامه پیدا کند، فرسایش آن عمیق‌تر می‌شود. همین است که امروز کاخ سفید هم‌زمان از تهدید، آتش‌بس، مذاکره و فشار سخن می‌گوید. این پراکندگی در زبان سیاسی، نشانه آشفتگی در سطح تصمیم‌گیری است. وقتی یک قدرت بزرگ ناچار می‌شود هم‌زمان چند پیام متناقض بفرستد، یعنی دیگر در موقعیت تسلط نیست، بلکه در حال واکنش به پیامدهای خطاهای خود است.

به‌نظر من، در این نقطه مهم‌ترین راه، نه تشدید تهدید، بلکه پذیرش اشتباه راهبردی از سوی آمریکاست. آمریکا باید بپذیرد که این جنگ، برخلاف تصور اولیه، نه ایران را به‌سادگی می‌شکند، نه منطقه را آرام می‌کند، و نه حتی برای خود واشنگتن امنیت پایدار می‌آورد. برعکس، ادامه این مسیر فقط ویرانی را عمیق‌تر می‌کند: ایران بیشتر زخمی می‌شود، منطقه ناپایدارتر می‌گردد، و خود آمریکا نیز بیشتر در باتلاقی فرو

می‌رود که خروج از آن هر روز پرهزینه‌تر خواهد شد. خروج از این جنگ، نشانه ضعف نیست؛ نشانه درک واقعیت است.

مهدی روسفید- برلن

08.04.2026